

سلام فرمانده من

۱۴

۱۵۹

کوله بيشته

۱۴۰۲

۰۶

۰۸

ضمیمه رایگان روزنامه شهرار
پورته کودگان ونوجوانان مشهد
شماره ۴۲۵ روزنامه شهرار

شماره ۴۲۵

دوبرادر
دو حریف!

۱۳

شهرما
خانه ماست

۱



شهر ما خانه ماست

بعد از نام و یاد خدای بخشنده و مهربان، سلام به همه شما بچه‌های عزیزی که در این روزهای میانی ماه صفر، که روز به روز به اربعین نزدیک‌تر می‌شویم، با بزرگ‌ترهای خوبتان به مراسم روضه و سوگواری امام حسین [ع] می‌روید. عزاداری‌هایتان قبول.

دوستان بهتر از جان کوله‌پشتی، هیچ می‌دانید که در این روز و شب‌هایی که شهر ما میزبان جمعیت زیادی از زائران و دسته‌های عزاداری از هر کجای ایران است، ایستگاه‌های پذیرایی و نذری، جلوه‌ای باشکوه و زیبا به شهر ما داده است.

هر طرف را که نگاه می‌کنی در کوچه و خیابان و خانه‌ها، پیرو جوان و کودک، نشانه‌هایی از محبت اهل بیت [ع] دارند. بعضی از مردم خیمه و موکب برپا



فهرست

شهر ما خانه ماست ۱/
شهر یا حسین (ع) ۲/
تسبیح دست ساز ۳/
تعاونی برادران ارزان فروش ۴/
بازی وان ۶/
گوش سفید، دم‌سیاه و دیگران ۷/
بازی همراه با طبیعت در سفر ۸/
قاب کودکی ۱۰/
آزمایش‌های جالب علمی ۱۱/
دو برادر، دو حریف ۱۲/
سلام فرمانده من ۱۴/
ما اینجا هستیم ۱۶/
فهرستان ما ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید مبثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجّاد طلوع هاشمی
دبیر منمائم:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پشتی:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
ایتای روزنامه: ۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
توزیع و امور مشترکین:
۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰

چهارشنبه
۸ شهریور ۱۴۰۲
شماره ۱۵۹

یا ابوالفضل

و رویش نوشته ایم «محل جمع آوری
زیاله های ایستگاه نذری» خیالمان را
راحت کرده ایم که معنی شهر ما، خانه
ما را می دانیم و پاکبان های پرتلاش
شهرمان هم از این کار ما خوشحال
می شوند.

کرده اند و در کنار فعالیت های مذهبی،
به یاد شهدای تشنه لب کربلا شربت
و بعضی دیگر نذری های دیگر می دهند.
چه خوب است ما با رعایت تمیزی و
نریختن ظرف های خالی نذری شربت
و غذا در کوچه و خیابان، احترام و ادب
خود را به عنوان یک بچه مسلمان بیشتر
نشان دهیم.

راستی تا یادم نرفته است بگویم که
امسال، سال دومی است که ما
و بچه های محله بعد از مشورت با
بزرگ ترها و با همکاری خانواده هایمان
یک ایستگاه پذیرایی چای نذری زده ایم.
من و رضا مسئول دم کردن چای و
محسن و مهدی و جواد کار چیدن
لیوان های چای توی سینی و پذیرایی
را برعهده دارند. ما برای اینکه
کوچه های دوروبر، بالیوان های
یک بار مصرف رها شده،
بدشکل و نازیبا نشود فکر
خوبی کرده ایم.

چند سطل بزرگ
زیاله و
کیسه های
پلاستیکی
را با کمک
میخی به دیوار
نصب کرده ایم

تصویرگر: زهره اقطاعی

یا مین مظلوم

یا حسین [ع]

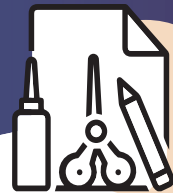
مامان برایم آب آورد
به به عجب آبی خنک بود
تا خوردم آن آب خنک را
رفت از گلویم تشنگی زود

آن آب سرد توی لیوان
یاد امام انداخت من را
آن وقت گفتم زیر لب زود
یک یا حسین خوب و زیبا

پیچید عطر یا حسینم
یکدفعه در هر جای خانه
خوش بو تر از یک باغ گل شد
با نام او دنیای خانه



تصویرگر: زهره افغانی



تسبیح دست ساز

چه طوری درست کنیم؟

ابتدا دست های خود را با آب خیس کنید و گل ها را ورز دهید. کمی از گل رس را بردارید و کف دست خود به صورت گلوله هایی ریز و گرد درآورید. تعداد زیادی از آن ها درست کنید. سپس با استفاده از چوب کبریت، همگی این دانه های گرد ریز را سوراخ دار کنید. دقت کنید که سوراخ های تسبیح مرتب و صاف دربیاید. حالا باید منتظر شوید تا کاملاً خشک شوند. در این مرحله، نخ را از دانه های تسبیح عبور دهید و انتهای تسبیح را گره بزنید. در ظرفی، رنگ سبز و آبی را با هم مخلوط کنید تا تسبیح را رنگ کنید. بعد از این مرحله، آن ها را با گیره روی بند آویزان کنید تا خشک شوند. قسمت آخر کار این است که بندک تسبیح را وصل کنید.



ظاهره عرفانی

چی لازم داریم؟

گل رس

نخ ضخیم

ظرف آب

چوب کبریت

رنگ سبز و آبی



تعاونی برادران ارزان فروش



لیلا خوسروی

جابه جا کردن گونی های بزرگ هم چیزی از وزنه برداری کم ندارد.» بعد، همان جور که زنبیل به دست توی اتاق می رفت، به بچه ها گفت: «دفعه ی بعد که رفتم تعاونی، شما را هم می برم.» احمد پشت سر بابا بزرگ توی اتاق رفت و پرسید: «این تعاونی که می گوید چه جور جایی است؟» بابا بزرگ زنبیلش را گذاشت کنار اتاق و گفت: «یک فروشگاه بزرگ که یک عده به شکل گروهی آن را اداره می کنند. قیمت کالاها در این جور فروشگاه ها از بقیه ی جاها ارزان تر است چون این فروشگاه ها خیلی دنبال سود زیاد نیستند و بیشتر می خواهند به مشتری کمک کنند با قیمت ارزان تر خرید کند.» رضا شانه ی تخم مرغ را با احتیاط توی اتاق آورد و گفت: «جانمی! اگر قیمت هایش

وقتی به یک فروشگاه بزرگ می روید که قیمت هایش مناسب است، دلتان می خواهد کلی خرید کنید. بابا بزرگ هم این کار را کرد. بچه ها می خواستند توی حیاط بازی کنند که بابا بزرگ با زنبیل پر از خرید از راه رسید. بچه ها با دیدن او دویدند دم در و هر کدام یکی از خریده ها را از توی زنبیل برداشت تا زنبیل سبک شود. علی، قوطی رب را برداشت، احمد بطری آب میوه را و رضا شانه ی تخم مرغ را. بابا بزرگ لبخندی زد و زنبیل را که سبک تر شده بود، نگاه کرد و گفت: «ممنون بچه ها. راستش حواسم نبود دیگر پیر شده ام. همین که رفتم تعاونی و دیدم قیمت همه چیز مناسب است، تصمیم گرفتم حسابی خرید کنم. فکر نمی کردم آوردن یک زنبیل پر از خرید این قدر سخت باشد، آن هم برای من که توی جوانی ام چیزهای خیلی سنگین تر از این را مثل پرگاه بلند می کردم!» علی تا این را شنید، داد زد: «وای، نکند در جوانی وزنه بردار بوده اید!» بابا بزرگ لبخندی زد و گفت: «وزنه بردار نه اما





بچه‌ها که بروند توی کوچه فوتبال. بچه‌ها تا در را باز کردند و محسن و میلاد را دیدند، لبخند زنان گفتند: «خوش آمدید! بفرمایید! شما اولین مشتری‌های تعاونی ما هستید! هر چیزی بخرید، ۱۰ درصد تخفیف می‌دهیم.» محسن و میلاد با عجله وسایل لب باغچه را نگاه کردند و گفتند: «عجب فروشگاه‌ای! از این به بعد از تعاونی شما خرید می‌کنیم. حالا اسم تعاونی‌تان چیست؟» علی و رضا و احمد لبخند زنان به هم نگاه کردند و با هم گفتند: «تعاونی برادران ارزان فروش!»

ارزان است پس شاید بشود یک چیزهایی هم برایمان بخرید؟» بابا بزرگ زد زیر خنده و جواب داد: «حتما می‌خرم.» بچه‌ها با خوش‌حالی وسایل را روی میز گذاشتند و به حیاط برگشتند تا بازی کنند. علی گفت: «حالا چی بازی کنیم؟» بیا بیا یک بازی جدید بکنیم.» احمد گفت: «بیا بیا فروشگاه تعاونی بازی کنیم. می‌توانیم هر چیزی داریم بیاوریم و توی فروشگاه برای فروش بگذاریم.» رضا گفت: «عالی است! من یک جفت کلاه آفتابی اضافی دارم. می‌توانم برای فروش توی تعاونی بگذارم.» احمد گفت: «من دو بسته بیسکویت شکلاتی دارم.» رضا هم قرار شد تیل‌های رنگی‌اش را بیاورد. بچه‌ها با عجله رفتند و هر کدام چیزهایی را که داشتند آوردند و لب باغچه چیدند. همین موقع بود که محسن و میلاد هم آمدند. آمدند دنبال





بازی وانتی



سید سعیدی
کتاب نویسنده

مگر می‌شود ایرانی باشید و نیسان آبی یا راننده‌های وانت مزدا را ندیده باشید که همیشه‌ی خدا سرشان گرم آوردن و بردن وسایل و بار است. بازی این هفته‌ی کوله پشته درباره‌ی همین موضوع است. تصور کن یک راننده‌ی وانت تازه کار هستی و می‌خواهی کار رساندن میوه به مردم را شروع کنی. بله، کار سختی به نظر نمی‌رسد ولی مشکل اینجاست که کلی وانت بار حرفه‌ای هم این هدف را دارند.

داخل بازی «وانتی»، خیلی سریع، بعد از گذراندن یک دوره‌ی آموزشی، وارد محیط بازی می‌شوی. احتمالاً از دیدن گرافیک بازی متعجب می‌شوی اما صبر کن! درست است که گرافیک این بازی تم کارتونی دارد اما در این بازی دو نوع حالت داریم: داستانی و بی‌پایان.

در حالت داستانی، شما می‌توانید خط داستانی کوتاه اما جذاب بازی را دنبال کنید و هم‌زمان با رساندن میوه و صیفی‌جات مشتری‌ها، با وانتی‌ها و کامیون‌داران عصبانی سروکله بزنید. در حالت بی‌پایان هم می‌توانید تا زمانی که بنزین وانت تمام نشده است، سفارش‌های مشتریان را برسانی، سگه و الماس جمع کنی و با استفاده از آن‌ها وانت جدید بخری. از دیگر نکات این بازی می‌توان به موسیقی دل‌نشین و وانت‌های واقعی مانند «وانت پیکان» و «تویوتا هایلوکس» اشاره کرد.

نظرت چیست
وانت خودت
را داشته باشی؟
کد زیر را اسکن کن!



اسکن کنید





گوش سفید دم سیاه و دیگران



هانیه وهابی

کتاب «گوش سفید، دم سیاه و دیگران» به نویسندگی وحید پورافتخاری روایتگر ماجرای چوپانی به نام مظفر است که گله‌ی خان‌قلی را به صحرامی برد اما هر روز یکی از گوسفندان بزرگ ده را گم می‌کند. زبان این کتاب ساده، روان و برای کودکان هشت تا دوازده ساله مناسب است.

این داستان یکی از داستان‌های جذاب و آموزنده‌ی مجموعه‌ی «شکرستان و یک داستان» است که اهمیت امانت‌داری را به کودکان گوش‌زد می‌کند.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«خان‌قلی صد تا گوسفند چاق و چله داشت. هر روز صبح، خودش دم در طویله می‌ایستاد و قربان صدقه گوسفندهایش می‌رفت و آن‌ها را بدرقه می‌کرد. بعد هم سفارش می‌کرد که سر علف‌های تازه با هم دعوا نکنند. گوسفندها هم در جواب بی‌ع می‌کردند. در آخر، گله را به مظفر، چوپانش، می‌سپرد. او هم گوسفندها را می‌کرد و راهی صحرامی شد. آن روز، وقتی مظفر از چرا برگشت، خان‌قلی مثل همیشه شروع به شمردن گله کرد. شمرد و شمرد، اما صد نشد! یکی کم بود.

مظفر گفت: «خب آقا، کاری ندارید؟ من رفتم. فعلاً خدا حافظ!» خان‌قلی گفت: «وایسا مظفر. یکی از گوسفندها نیست.» مظفر دودستی زد توی سرش. انگار چیزی یادش آمده باشد، مکث کرد و گفت: «...»



نام نویسنده: وحید پورافتخاری

انتشارات: سوره‌ی مهر

سال انتشار: ۱۳۹۷

۳۲

برای خرید از
کیسه‌ی پارچه‌ای استفاده
کردی. دوبار تاس بریز.

۲۸

پوست
میوه‌ات را در
خانه‌ی ۲۶ جا
گذاشته‌ای.
به خانه‌ی ۲۶
برگرد.

۲۶

پوست
میوه را در
سطل بینداز
و به خانه‌ی
۲۷ برو.

۲۲

برای خوردن آب
از فلاسک و لیوان
دائمی استفاده
کردی. ۶ خانه
به جلو برو.

۳۷

فراموش
خریده‌هایت
بیاوری. به خان

۱۹

از اینکه زباله‌ها
داخل ماشین نگه دار
بیرون نینداختی مم
۴ خانه به جلو بر

۲۵

در پارک استراحت
کن و برای پرنده‌ها دانه
بریز. دور بعد ۳ خانه به
جلو برو.

همراه با طبیعت در سفر

شرح بازی: برای انجام این بازی، به یک تاس و به تعداد
بازیکنان به مهره نیاز است. بازی با تاس ۶ شروع می‌شود. برنده
کسی است که زودتر به خانه‌ی پایان برسد. سایر توضیحات
داخل بازی آمده است. سینا و پویا به همراه خانواده به
شمال ایران رفته‌اند. آن‌ها را در این سفر
همراهی کنید.

۱

شروع

۱۵

از اینکه
را در س
ریختی مت
به

۳

سوار ماشین شو
و سه خانه
به جلو برو.

۷

در پمپ بنزین
توقف کن. سپس دور
بعد، با تاس زوج حرکت
کن.



۴۵

پایان

۴۵

۴۴

۴۳

۴۲

۴۱

۴۰

۳۹

۳۸

در محدوده‌ی دریا بازی
کن. دور بعد، باتاس زوج
حرکت کن.

۴۲

به ساحل
دریا رسیدی.
قایق بادبانی
را بیاور و باد
کن. دور بعد،
باتاس فرد
حرکت کن.

۴۰

کردی
را از مغازه
۳۰ برگرد.

را
شتی و
نویم.
و.

به سماندها
طل جداگانه
شکریم. ۵ خانه
جلوبرو.

۱۱

پشت چراغ قرمز
بایست. دور بعد، باتاس
فرد حرکت کن.

اینجا استراحت
کن و هندوانه بخور.
سپس دور بعد، باتاس
بالای ۳ حرکت کن.

۱۴

۱۶

۱۵

۱۴

۱۳

۱۲

۱۱

بچه‌های عزیز

در این صفحه دوست دارید

با چه موضوعاتی بازی و سرگرمی داشته باشید؟

نظرات خود را به شماره‌ای ۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.



مهر آفرین دارابی و بابابزرگ



نلین باقری و پدر بزرگ مهریانش



قاب کودکی

بچه‌های عزیز این شماره عکس‌های ارسالی شما را
با موضوع "من و پدر بزرگ" چاپ کردیم.
تا هفته دیگر عکس‌های خود را با موضوع "من و
مراسم‌های به یاد ماندنی" برای ما به شماره‌ی ایتای
۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.

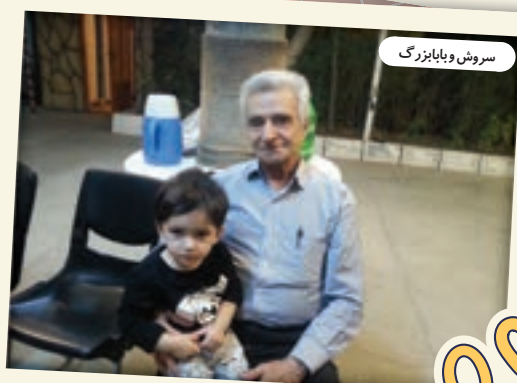


آریا و ابلیا کنار باباجون محمد

مهر تاش و بابابزرگ



سروش و بابابزرگ



آزمایش‌های جالب علمی



بازی، آزمایش، هیجان



مریم پورحفسی

در فصل گرم تابستان، انجام آزمایش ماهیگیری یخ بسیار لذت‌بخش و البته آموزنده خواهد بود و در کنار آن، هیجان یک مسابقه را تجربه خواهید کرد.

مواد و وسایل لازم: چند قطعه یخ کوچک، یک لیوان یا ظرفی مناسب

برای ریختن آب، چند قطعه نخ یا کاموای بیست سانتی متری، نمک

در ظرفی مناسب، آب بریزید و قطعات یخ را به آن اضافه کنید. یک سر نخ را روی قطعه‌ای یخ قرار دهید و کمی نمک روی آن بپاشید. دقت کنید مقدار نمک نباید زیاد باشد زیرا در این صورت، یخ و نخ به همدیگر نمی‌چسبند. [می‌توانید قبل از شروع مسابقه چند بار این آزمایش را تکرار کنید.]

پس از گذشت یک دقیقه، شروع به صید یخ‌ها کنید! یخ و نخ به یکدیگر می‌چسبند و با کشیدن نخ‌ها مانند قلاب ماهیگیری، می‌توانید یخ‌ها را بیرون بیاورید. این مسابقه را با دوستان خود انجام دهید و ببینید در زمان مشخص چه تعداد یخ صید می‌کنید.

خوب است بدانیم:

مدت زمانی که یخ و نخ به همدیگر وصل می‌شوند متفاوت است و با چندین بار تکرار آزمایش، می‌توانیم دقت آزمایش را بالا ببریم.

چرا این اتفاق افتاد؟

اضافه کردن نمک موجب پایین آمدن نقطه‌ی ذوب یخ می‌شود و قسمتی از آن سریعاً شروع به ذوب شدن می‌کند. هم‌چنین نمک نقطه انجماد آب را هم پایین می‌آورد و باعث می‌شود یخ ذوب شده دوباره و به سرعت یخ بزند. در این صورت است که نخ بین یخ می‌ماند و با کشیدن سر نخ، یخ هم از ظرف خارج می‌شود.



پای صحبت ستاره‌های آینده‌دار کشتی:

دو برادر دو حریف!



شیم کرمی

کشتی از قدیمی‌ترین ورزش‌های دنیاست و سبک‌های مختلفی از این ورزش در جهان تمرین می‌شود اما دو سبک کشتی آزاد و فرنگی تقریباً در همه‌ی کشورهای دنیا

به‌عنوان کشتی المپیک پذیرفته شده‌اند. کشتی در ایران یکی از پرطرفدارترین ورزش‌هاست و

در تاریخ و سنت‌های پهلوانی ایرانی ریشه دارد به‌طوری‌که به‌عنوان ورزش ملی ایران از آن یاد می‌شود.

یاسین و ارسلان زارزاده برادران دوقلویی هستند که چهارده سال دارند و در مدرسه‌ی شهید علی محمد بختاری درس می‌خوانند.

آن‌ها ورزش را از شش سالگی با کشتی آزاد آغاز کرده و پایه‌پای هم در این رشته ورزشی خوش درخشیده‌اند. گفت‌وگوی ما را با این قهرمانان می‌خوانید.

هر شکست، یک درس جدید

یاسین می‌گوید: کشتی ورزش خانوادگی ماست. پدر و عمویمان کشتی‌گیرند. ما هم با دیدن مسابقات عمویم به کشتی علاقه‌مند شدیم و هدفمان رسیدن به مقام‌های جهانی تا سطح المپیک است.

او که اولین موفقیت خود را در رده‌ی سنی خردسالان با کسب مقام دوم استان تجربه کرده است توضیح می‌دهد: پس از این پیروزی، مدال‌های طلا و نقره‌ی فراوانی در سطوح استانی و کشوری به دست آوردم. آخرین مدال‌م نیز مربوط به مسابقات کشوری امسال است که توانستم مدال طلا را از آن خود کنم. در همه‌ی این مسابقات، هر شکست و اشتباهی سبب شد درس جدیدی بگیرم و اشتباه‌هایم را تکرار نکنم.

به نظر یاسین، با اینکه

در رشته‌ی کشتی آسیب‌دیدگی زیاد است و او و برادرش هم تاکنون دچار شکستگی دست نشده‌اند، اولین فایده‌ی همه رشته‌های ورزشی سلامتی جسم است.



با پهلوان تختی است معتقد است: این پهلوان نامی به سبب مرام و معرفتش معروف است و پهلوان‌های دیگر مانند پوریای ولی، احمد وفادار و حسن یزدانی هم به همین دلیل اخلاق، همیشه دریاد مردم خواهند ماند.

در دوران قاجاریه علاقه به این ورزش خیلی زیاد شد تا اندازه‌ای که در روزهای تعطیل، پهلوانان در میدان‌های شهر به کشتی گرفتن می‌پرداختند. او که یکی از رؤیاهای برآورده‌نشده‌اش کشتی گرفتن

پهلوانی یعنی مرام و معرفت یاسین قدرت بدنی بالا، هوش و ذکاوت همراه با تمرین مداوم را لازمه‌ی موفقیت در ورزش کشتی می‌داند و می‌گوید: کشتی ورزشی باستانی است که در دوران صفویه و زندیه رونق زیادی در ایران یافت.



سخت‌تر اما دلپذیرتر

ارسلان در کنار کشتی به رشته‌ی برق خودرو هم علاقه دارد و تلاش می‌کند فعالیت‌های درسی خود را نیز به خوبی ورزش انجام بدهد تا به خواسته‌هایش برسد. او به هم سالانش توصیه می‌کند به جای گذراندن وقتشان در فضای مجازی، بیشتر فعالیت‌های بدنی و ورزشی انجام بدهند تا سبب استقامت بدنی بالا، سلامتی و شادابی روح و جسمشان شود.

این کشتی‌گیر نوجوان نخستین عامل موفقیت خود را زحمات بی‌دریغ مادر و پدرش که از کودکی همیشه پشتیبان او و برادرش بوده‌اند و همچنین زحمات و آموزش‌های مربیان آقای رضا صفایی در رده‌ی خردسالان و آقای جواد اسماعیل‌پور می‌داند و از آن‌ها قدردانی می‌کند.

ارسلان یادآوری می‌کند: من و یاسین با اینکه دو قلو هستیم از نظر وزنی در یک رده قرار نداریم و تاکنون پیش نیامده است که با هم در مسابقه‌ای کشتی بگیریم اما حریف تمرینی یکدیگر بوده‌ایم و همکاری خوبی با هم داشته‌ایم تا بتوانیم مطالب آموزشی را بهتر یاد بگیریم.

اگر هم قرار باشد در مسابقه‌ی مهمی یکی از ما دونفر حضور پیدا کند، در این باره با پدرمان مشورت و تلاش می‌کنیم کسی در مسابقه شرکت کند که صلاحیت و آمادگی بیشتری داشته باشد.

او که دوست دارد با پهلوان رسول خادم مبارزه کند تا شگرد مچ پا را از وی یاد بگیرد می‌گوید: کشتی ورزش سخت و پرهزحمتی است. به همین دلیل، رسیدن به موفقیت در آن لذت بسیاری دارد.

اوقات فراغت سالم با ورزش

در ادامه، ارسلان، برادر دو قلو یاسین، می‌گوید: اولین موفقیتیم در کشتی کسب مقام اول وزن ۳۰ کیلوگرم در رده‌ی خردسالان استان بود. پس از آن، بارها توانستم مقام‌های اول تا سوم را در مسابقات استانی به دست آورم و به یادماندنی‌ترین پیروزی‌ام را در مسابقات «جام ولایت» کسب کردم. او اضافه می‌کند: ورزش فعالیت مفیدی است که معمولاً در محیطی سالم و دور از آسیب‌های اجتماعی به ویژه برای نوجوانان وجود دارد. می‌توانیم اوقات فراغتمان را این‌گونه سالم بپرکنیم و در کنار آن، به موفقیت‌های چشمگیری تا سطح جهانی و المپیک برای سربلندی خودمان و کشورمان دست پیدا کنیم.

سلام فرمانده من

به مناسبت سالروز شهادت «فرمانده لشکر ویژه شهدا»
سردار شهید محمود کاوه

برای اینکه آسمان و زمین وطن آزاد و زندگی ما در آرامش باشد، انسان‌های بزرگی با فداکاری، از جان خود گذشتند. یکی از این افراد، سردار شهید محمود کاوه است، یکی از جوان‌ترین و مؤثرترین فرماندهان دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که خوب است او را بیشتر بشناسیم.



محمود پسر مه‌ریان، باهوش و اهل اندیشه بود. برای همین، همیشه در کنار پدرش به مراسم مذهبی مسجد جوادالائمه یا امام حسن مجتبی (ع) مشهد می‌رفت تا درباره‌ی حق و حقیقت هر چیز بیشتر بداند.

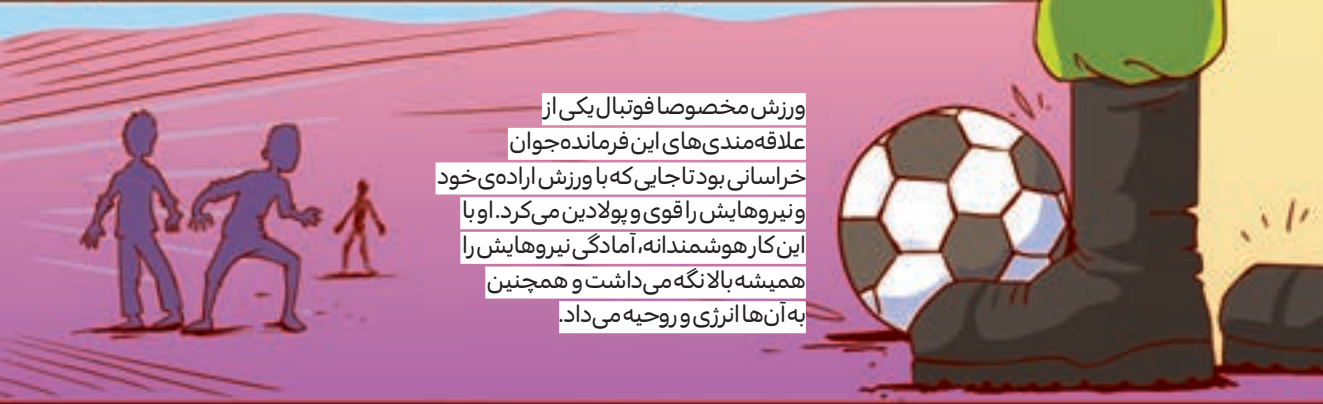
نوجوانی فرمانده لشکر ویژه شهدا را همسایه‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های خیابان امام رضا (ع) در خاطر دارند. شجاعت او فقط در زمان طاعون و توزیع اعلامیه‌های امام خمینی (ره) نبود بلکه او نقش آفرینی او در نجات مردم کردستان بود.

وقتی ارتش صدام به ایران حمله کرد، او برای دفاع به جبهه رفت. جنگ بود و آتش و خون و او جوانی نوزده ساله اما آوازه شهامت، شجاعت و هوش نظامی اش دل دشمن را به لرزه درمی‌آورد. وقتی دشمنان صدام انقلاب خیال جداسازی کردستان از نقشه‌ی ایران را داشتند، او و نیروهایش با دلاوری‌ها و مقاومت‌ها نقشه‌شان را نقش بر آب کرد و مردم کرد را نجات داد.

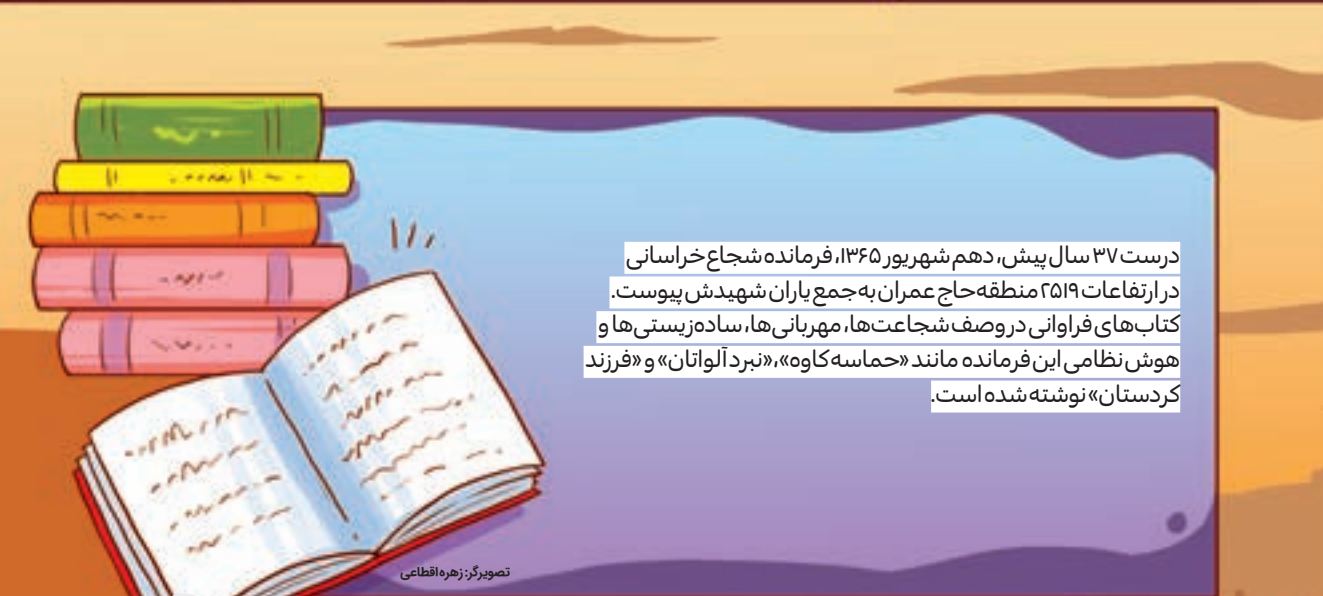




به عنوان جوان ترین فرمانده خراسانی، هر زمان که مجروح می شد، دلش می خواست در کنار نیروهایش باشد. سردار شهید محمود کاوه حتی وقتی زخمی بود و نیاز به استراحت داشت، «پشت خط مقدم جبهه» و مرخصی را دوست نداشت.



ورزش مخصوصا فوتبال یکی از علاقه مندی های این فرمانده جوان خراسانی بود تا جایی که با ورزش اراده ی خود و نیروهایش را قوی و پولادین می کرد. او با این کار هوشمندانه، آمادگی نیروهایش را همیشه بالا نگه می داشت و همچنین به آن ها انرژی و روحیه می داد.



درست ۳۷ سال پیش، دهم شهریور ۱۳۴۵، فرمانده شجاع خراسانی در ارتفاعات ۲۵۱۹ منطقه حاج عمران به جمع یاران شهیدش پیوست. کتاب های فراوانی در وصف شجاعت ها، مهربانی ها، ساده زیستی ها و هوش نظامی این فرمانده مانند «حماسه کاوه»، «نبرد آلو اتان» و «فرزند کردستان» نوشته شده است.

تصویرگر: زهره افطاعی

معرفی انیمیشن



ما اینجا هستیم



شکان جعفری

این انیمیشن درباره‌ی آشنای ی «فین» با کره‌ی زمین است. او که پسر بچه‌ای کنجکاو و جویای علم است، در روز زمین همراه پدر و مادرش به گردش می‌رود و والدینش را راضی می‌کند که به موزه بروند. در آنجا پسرک به شکل اتفاقی با کره‌ی زمین و ویژگی‌هایش آشنا می‌شود. بعد از آشنایی با کره‌ی زمین، فین متوجه می‌شود این دنیا پر از سؤال‌هایی است که نمی‌توانیم به پاسخ همه‌ی آن‌ها دست پیدا کنیم. پس برای اینکه خودمان را در این بهت گم نکنیم، بهتر است از آنچه می‌دانیم شروع کنیم و با مردم، با هر ویژگی‌ای که دارند، مهربانی کنیم.



قهرمانان ما

با نفوذ و حيله خود را فردی قابل اعتماد نشان داده بود با بمب گذاری دفتر نخست وزیری و به شهادت رساندن رئیس جمهور و نخست وزیر محبوبان، دشمنی خود را با مردم و وطن نشان دادند و ثابت کردند که اگر سال ها گذشته باشد «دشمن» همیشه دشمن است و هرگز نباید از دشمنان که در هر لباس و شغلی ظاهر شوند، غافل شویم.»

۴۲ سال پیش شهید محمد علی رجایی و شهید دکتر محمد جواد باهنر که هر دو از بهترین و اوران امام خمینی [ره] و جزو دلسوزترین مسئولان کشور بودند، آسمانی شدند و با شهادتشان به ما درس مقاومت و پایداری دادند. اگر روزی به جنوب گلزار بهشت زهرا ی تهران بروید، مزار این دو بزرگمرد شهید را خواهید دید که وعده گاه بسیاری از عاشقان مکتب عاشورا است.

خوبی ها، فداکاری ها و کارهای بزرگ انسان های اطراف ما در هر سن و مقامی که باشند هیچ گاه فراموش نمی شوند. همان طور که ذهن و جان ایران و مردم ایران هرگز خاطرات رئیس جمهور محبوب و مردمی شهید «محمد علی رجایی» و نخست وزیر دانشمند خود شهید «دکتر محمد جواد باهنر» را در دهه ۶۰ فراموش نکرده اند. آن ها که زندگی شان شبیه مردم ساده و بی تجمل بود و به کشور خدمت های زیادی کردند.

شهریور ۱۳۶۰ منافقان و دشمنان قسم خورده ایران و انقلاب اسلامی که نمی توانستند پیروزی های ما را در دفاع جانانه از مرزهایمان در مقابل حمله ارتش بعث عراق، طاقت بیاورند، دست به نقشه شوم دیگری زدند تا نگذارند ایران، سربلند و پیروز باشد. یکی از منافقان که

